



می‌کنم به موارد ذیل که تکیه گاه اصلی در بحث استاد مطهری است، توجه فرمایند:

۱- در هیچ یک از کتاب‌هایی که تا قرن هفتم هجری و به وسیله نویسندگانی از وابستگان فرقه‌های مختلف تألیف شده و بسیاری از نویسندگان آن‌ها نیز با خلفا مخالف بوده‌اند، گزارشی از دستور عمر به سوزاندن کتاب‌های ایرانیان و مصریان دیده نمی‌شود؛ و اگر به دستور او کتاب‌خانه‌ای را در ایران و مصر به آتش کشیده بودند، طرفداران وی از آن به عنوان کاری که باید سرمشق باشد یاد می‌کردند و مخالفان او نیز آن را به عنوان نقطه سیاهی در کارنامه وی ندیده نمی‌گرفتند. پس همین که در خلال ششصد سال هیچ کسی از آن یاد نکرده، دروغ بودن آن را می‌توان دریافت.

### کتاب‌سوزی در مصر

۲- نخستین اشاره‌ای که به وقوع کتاب‌سوزی به دستور عمر — آن هم در مصر و نه در ایران — در متون مکتوب دیده می‌شود، در کتاب عبداللطیف بغدادی مسیحی مذهب است که در قرن هفتم هجری در توصیف عمود السواری در اسکندریه می‌نویسد: «و گفته می‌شود که این عمود (ستون) از عمودهایی است که بر روی آن‌ها رواقی استوار بوده و ارسطو در این رواق تدریس می‌کرده و در اینجا کتابخانه‌ای بوده که عمر و عاص به اشاره خلیفه آن را سوخته است.» و این نقل به دلایل مختلف مخدوش است:

الف. مستند به هیچ منبع و مأخذ معتبر و غیرمعتبری نیست.

ب. ناقل آن را با عبارت «و یذکر: گفته می‌شود» آغاز کرده

## دفاع از استاد:

## پاسخ به مدعیان کتاب‌سوزی

### اکبر ثبوت

استاد بزرگوار مرتضی مطهری، در گفتاری در ازدامن، مدعیات کسانی را که مسلمانان صدر اسلام را متهم به کتاب‌سوزی می‌کنند به بررسی نهاد و با تحلیل‌های دقیق، دروغ بودن ادعای آنان را ثابت کرد. پس از سال‌ها از انتشار آن گفتار، برخی با استفاده از عدم حضور او برای پاسخگویی، و به تصور آن که هیچ کس به دفاع از او بر نخواهد خاست، به میدان آمده و او را به چالش می‌خوانند و دعوای کسانی را که او در مقام تخطئه آنان بود تأیید می‌کنند (گزارش میراث، ش ۵۶-۵۷). در حالی که هر کس آن چه را در ۴۷ صفحه از کتاب خدمات متقابل (ج ۱، ۳۰۸-۳۵۴) آمده بخواند، و آن را با چهار صفحه که به عنوان نقد آن عرضه کرده‌اند بسنجد، می‌فهمد که آنچه را مطهری در این باره نوشته و البته در پاره‌ای از موارد نیز خالی از نقصان نیست، هرگز با چنین جواب‌هایی نمی‌توان ابطال کرد. اینک از کسانی که آن گفتار مفصل را نخوانده‌اند درخواست

به آن عظمت نکرده است.

د. شیوه مدبرانه عمرو عاص در اهتمام به فعالیت‌های عمرانی در مصر — که حتی مورد تأیید مورخی مانند ویل دورانت است — و نیز شیوه خلیفه عمر در اقدام به مشورت در مورد کارهای مهم، با انجام چنین کارهایی سازگار نیست و به راحتی نمی‌توان این گونه گزارش‌ها را پذیرفت.

ه. آنچه را قبلاً درباره تکرار کذب گزارش عبداللطیف از جانب محققان اروپایی آوردیم در مورد روایت ابن العبری هم می‌توان گفت.

۴- مؤلف دیگری که اشاره به ماجرای کتاب‌سوزی (نیز در مصر نه در ایران) کرده، قفطی است که در قرن هفتم هجری می‌زیسته؛ و همان روایت ابن العبری را آورده است؛ و از همان چه در نقد روایت ابن العبری گفته شد، بی‌ارجی روایت قفطی را هم می‌توان دریافت. علاوه بر آن که اگر قفطی به این روایت اطمینان داشت، معلوم نیست با وجود ارتباط استوار آن با مصر، چرا در کتابی که در تاریخ مصر نوشت هیچ اشاره‌ای به آن نکرد و تنها در کتابی که شرح احوال فیلسوفان را در آن آورد به نقل آن پرداخت؟

همچنین مقریزی که در قرن نهم می‌زیسته، عین روایت عبداللطیف را — حرف به حرف — نقل کرده است که با توجه به آن چه در بررسی روایت عبداللطیف گفته شد، توضیحات بیشتر موردی ندارد.

### کتاب‌سوزی در ایران

در حدود اطلاعات ما، اولین کسی که شایعه سوزاندن کتاب‌های ایرانیان به دستور عمر را مطرح کرده ابن خلدون است که در سده هشتم هجری می‌زیسته و در نقل او این نقطه ضعف‌ها مشهود است:

الف. عدم استناد به هیچ منبع معتبر و غیرمعتبر.

ب. وی گزارش خود را با عبارت «ولقد یقال: گفته می‌شود» آغاز کرده که حاکی است به آن اطمینان نداشته و آن را تنها به عنوان شایعه‌ای که بر سر زبان‌ها بوده آورده است.

ج. وی در تاریخ مفصل خود — که جای اصلی این گونه روایات در آن است — این روایت را نیاورده و به ذکر آن در مقدمه خود بسنده کرده، و این نیز می‌تواند حاکی از عدم اطمینان

که حاکی است اطمینانی به آن ندارد و آن را به عنوان شایعه، و سخنی که بر سر زبان‌هاست، می‌آورد.

ج. مشتمل بودن بر روایتی که دروغ بودن آن از بدیهیات است و آن نیز: سفر ارسطو به مصر و تدریس او در اسکندریه. د. محققان اروپایی همچون ویل دورانت، گوستاو لوبون، گیبون، کریل و جان دیوپورت ... و برخی از محققان ایرانی همچون محیط طباطبایی و مجتبی مینوی، با بیانات و دلایل متقن ثابت کرده‌اند که قرن‌ها پیش از ورود مسلمانان به اسکندریه، مسیحیان کتابخانه این شهر را به آتش کشیده و نابود کرده بودند و در این ماجرا مسلمانان نقشی نداشته‌اند.

۳- دومین نویسنده‌ای که اشاره‌ای به وقوع کتاب‌سوزی (نیز در مصر نه در ایران) به دستور عمر کرده ابن عبری است که در آغاز یهودی بود و سپس مسیحی شد و در کتاب تاریخ مختصری که در قرن هفتم هجری به عربی نوشت، این شایعه را به قلم آورد؛ اما در گزارش او نیز نقاط ضعف بسیاری وجود دارد که مانع از قبول آن‌هاست:

الف. عدم استناد به هیچ منبع معتبر و غیرمعتبر.

ب. ابن عبری در تاریخ مفصلی که به سریانی نوشته، هیچ اشاره‌ای به ماجرای کتاب‌سوزی نکرده و این می‌تواند نشانه قوت اعتماد او به این گزارش باشد.

ج. مشتمل بودن روایت وی بر مطلبی که دروغ بودن آن از مسلمات است و آن نیز: درخواست یحیی نحوی از عمرو عاص که کتاب‌خانه اسکندریه را در اختیار او بگذارد. با اینکه یحیی نحوی حدود صد سال قبل از ورود مسلمانان به اسکندریه در گذشته بود و ملاقات او با عمرو عاص افسانه‌ای بیش نیست.

همچنین این افسانه دیگر که «در آن کتابخانه، آن قدر کتاب بوده است که وقتی امر به سوزاندن آن‌ها شد، مدت شش ماه سوخت چهار هزار حمام در اسکندریه را با همان‌ها تأمین کردند!»

با اینکه در آن اعصار، غالب کتاب‌ها را بر روی پوست می‌نوشته‌اند که به کار تأمین سوخت نمی‌آمده است؛ و عمرو عاص هم در گزارشی که درباره اسکندریه برای خلیفه فرستاد، و در تواریخ آمده، و در آن حتی از سبزی‌فروشی‌ها و گردشگاه‌های اسکندریه یاد کرده، هیچ اشاره‌ای به کتابخانه‌ای

وی به صحت روایت مزبور باشد.

۹۲)، کریستن سن (ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ص ۲۰۸) و دکتر پانایوتیس نیکولوپولوس رئیس کتابخانه ملی یونان (فصلنامه نامه فرهنگ، س ۳، ش ۱، ص ۱۸۸).

### منتقدان مطهری چه می‌گویند؟

کسانی که در مقام نقد مطهری برآمده‌اند، خود را قادر به هم‌وردی با وی در عرصه مطالبی که از او آوردیم ندیده‌اند؛ و ناگزیر همه آن‌ها را نادیده گرفته و برای اثبات وقوع کتاب‌سوزی به دستور خلیفه، گزارش‌هایی نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه هدف سپاهیان خلیفه از جنگ با ایرانیان، نه قره‌الی الله بلکه برای دستیابی به غنیمت و استفاده از نعمت‌های موجود در ایران بوده؛ و در پاره‌ای از جنگ‌ها نیز کارهایی از آنان سر زده که با اخلاق اسلامی و عدالت و انصاف، هیچ سازشی نداشته و خلاصه در پرونده آنان نیز — مثل همه فاتحان — آدمکشی و ستم و تجاوز کم نیست و خلیفه حتی جرم کسی را که مرتد شده بود بخشید و او نیز در جنگ قادسیه حضور داشت. در آخر بحث هم به شیوه روضه‌خوان‌ها، برای تیمن و تبرک، گریزی به صحرای کربلا و اشاره‌ای به جنایات یزید در آن دشت پر کرب و بلا و در مدینه و مکه (گزارش میراث، ش ۵۶-۵۷، ص ۱۰۵-۱۰۸). اما اینکه از همه این مقدمات، برفرض صحت، چگونه می‌توان نتیجه گرفت که دلایل مطهری در تکذیب مدعیان کتاب‌سوزی نادرست است؟ این دیگر به عقل من نمی‌رسد؛ و ظاهراً این استنتاج بر پایه چنان منطقی است که حتی برای ارسطو و ابن‌سینا ناشناخته بوده؛ و جا دارد که متفکران بزرگ عالم برای آشنایی با آن، از همه جای دنیا به محضر مدعیان محترم بشتابند. زیرا با این منطق و این شیوه استنتاج، به راحتی می‌توان نتیجه گرفت که مثلاً چون دولت‌های متمدن غربی، در دو جنگ جهانی و جنگ‌های دیگر، ده‌ها میلیون نفر را به فجیع‌ترین وضعی کشتند و بسیاری جنایات دیگر نیز مرتکب شدند، پس چشم بسته باید حکم کرد که آنان، هر جا هم کتابخانه‌ای یافتند به آتش کشیدند و هر اثر فرهنگی و هنری هم به دستشان افتاده نابود کرده‌اند و چه استدلال محکمی!

د. این روایت مشتمل بر مطلبی بی‌اساس است که در هیچ تاریخی نیامده: چون اسکندر ایران را فتح کرد، بر کتاب‌ها و علوم بی‌حد و حصر ایرانیان دست یافت، و آن کتاب‌ها را به یونان بردند و از این طریق، یونانیان به علوم تازه‌ای دست یافتند.

ه. شعویانی که در سده‌های نخستین می‌زیستند و در دشمنی با عرب نمونه بودند و از دادن هیچ نسبت زشتی به آن قوم و پیشوایانشان ابا نداشتند، اگر چنین کار ناروایی از عربان صادر شده بود، آن را ندیده نمی‌گرفتند؛ و گزارش آن را در بسیاری از آثار و منقولاتشان که به جا مانده می‌دیدیم.

و. شیعیانی که تخطئه خلفا و عمال ایشان در همه صحنه‌ها را مقدمه‌ای واجب برای اثبات صحت مذهب خود می‌انگاشتند، اگر چنین نقطه ضعفی در عمر و عمر و عاص بود آن را بازگو می‌کردند.<sup>۱</sup>

پس از ابن خلدون، حاجی خلیفه هم که در قرن یازدهم هجری می‌زیسته، جمله‌ای دارد که ترجمه‌اش این است: «گفته می‌شود که عرب، هنگام فتح شهرها، کتاب‌هایی را که به دست می‌آورد می‌سوخت.» و این نقل نیز:

— مستند به هیچ منبعی نیست.

— عبارت «گفته می‌شود» در آغاز آن حاکی از عدم اطمینان ناقل به آن است.

— ناقل، یک فهرست‌نگار و کتاب‌شناس است و هیچ کس او را به عنوان یک مورخ نمی‌شناسد تا نوشته او مدرک معتبری در این مورد باشد.

این بود فشرده‌ای از آنچه استاد مطهری در تکذیب مدعیان کتاب‌سوزی به دستور عمر در مصر و ایران نگاشته؛ و بسیاری از محققان اروپایی و ایرانی نیز — علاوه بر کسانی که قبلاً نام بردیم — در این مورد با او همداستان‌اند. از جمله: دکتر زرین کوب (کارنامه اسلام، ص ۴۲-۴۳، ۱۷۹)، استاد محیط طباطبایی (یادنامه شیخ طوسی، ج ۳، ص ۳۹-۴۰، مقاله محیط طباطبایی)، مجتبی مینوی،<sup>۲</sup> سید حسن تقی‌زاده (مجله یادگار، س ۴، ش ۶، ص ۲۵)، دکتر غلامحسین صدیقی (جنبش‌های دینی ایرانی، ص ۹۱-۹۲).

۱. ابن بندر من افزودم.

۲. زندگینامه و خدمات علمی مجتبی مینوی، مجموعه مقالات، مقاله سید جعفر شهیدی، ص ۸۱-۸۰؛ مزدینا و ادب پارسی، ص ۱۴.

## دلیل دیگر و پاسخ آن

این استدلال دیگر مدعیان را هم ببینید که به راستی معجزه‌ای برتر از شق القمر است: آیا در کتابخانه‌ها و مراکز علمی فرهنگی کشورهای اسلامی، اجازه نشر و توزیع هر اندیشه‌ای داده می‌شود؟ ما که در قرن بیست و یکم، شاهد حذف آثار افراد صاحب نظر هستیم، چطور احتمال نمی‌دهیم که عرب‌ها نسبت به آثار فرهنگی ما کم‌لطفی کرده باشند (گزارش میراث، ش ۵۶-۵۷، ص ۱۰۸).

در جواب این قیاس خنده‌آور که مبنای احتمال (آری فقط احتمال) قرار گرفته، لازم به یادآوری است که اولاً در هر احتمالی دو گزینه نفی و اثبات وجود دارد؛ و تا وقتی دلیلی بر اثبات نباشد، نه فقط نمی‌توان حکم به آن داد، بلکه جانب نفی مقدم است. و در هر دعوی نیز بی‌بینه با مدعی است. ثانیاً اگر خوانندگان محترم نگاهی به فهرست ابن‌الدیم ببیند، نام کتاب‌های فراوانی را می‌بینند که در نخستین سده‌های هجری، از زبان‌های پهلوی، یونانی، سریانی، هندی، به زبان عربی — زبان دینی و حکومتی مسلمانان — ترجمه و در سطح وسیعی در سراسر جهان اسلام منتشر شد، و مواد آن‌ها در مدارس و مساجد و حوزه‌ها مورد بحث و تدقیق قرار گرفت، همچنین کتاب‌هایی را که مسلمانان در رشته‌های مختلف تألیف و تصنیف کرده‌اند، ملاحظه فرمایند تا ببینند که هزاران صفحه آن‌ها مشتمل بر موادی است که از کتاب‌های غیرمسلمانان، و غالباً با تجلیل از آنان گرفته شده است. آن‌گاه به این پرسش پاسخ دهند که اگر مسلمانان، به صورتی جدی و طرح‌ریزی شده، در صدد محو و نابود کردن آثار ملل و اقوام دیگر بودند، این اقدامات گسترده برای ترجمه و نشر آثار مزبور در جامعه اسلامی چه معنی داشت؟ و چگونه محتویات این کتاب‌ها، در مصنفات و آثار مسلمین — آن‌هم با دیده قبول — عرضه گردید و از این طریق، زمینه تکوین تمدنی عظیم و ظهور بزرگانی همچون ابن‌مقفع، کندی، فارابی، محمدبن زکریا، ابن‌هیثم، ابن‌سینا، ابوریحان، ابن‌رشد، خیام، خواجه طوسی، سهروردی، صدرا و ... فراهم آمد؟

خیلی بجاست که مدعیان محترم، به این حقیقت عنایت داشته باشند که هزارها صفحه از آثار مسلمانان، مشتمل است بر گزارش‌های بسیار — آن‌هم با لحنی ستایش‌آمیز — درباره

تمامی پادشاهان ساسانی و شخصیت‌های مرتبط با ایشان و قهرمانان اساطیری که در عصر ایشان مطرح بوده‌اند؛ و نیز منقولات فراوان از کتاب‌هایی که در رشته‌های مختلف، در آن روزگاران رواج داشته است. اما شاید به جرأت بتوان گفت که در برابر همه آن‌ها، در منابع دوره اسلامی، حتی ده صفحه مطلب مفید درباره بیش از ده قرن (هزار سال) تاریخ ایران در اعصار پیش از ساسانیان نمی‌توان یافت! و می‌دانید چرا؟ چون بر خلاف شایعاتی که مدعیان علامه به آن دامن می‌زنند، مسلمانان اولیه، به جای محو و نابود کردن آثار فرهنگی ایران که پس از سقوط ساسانیان بر جای مانده بود، کوشش بسیاری برای نقل و ترجمه و بازگو کردن آن‌ها به خرج دادند. اما قرن‌ها پیش از آنان، وقتی ساسانیان به قدرت رسیدند، همه همت خود را وقف از بین بردن آثاری کردند که یادگار دوره اشکانی و ادوار قبلی بود. و در نتیجه، در کتاب‌های عربی و تمامی آثار مسلمانان که مشتمل بر آن همه اطلاعات درباره ساسانیان و فرهنگ حاکم بر عصر آنان است، از هزار سال تاریخی که پیش از آنان داشته‌ایم چندان گزارش‌های درستی در دست نیست و بیشتر آگاهی‌های ما از اوضاع و احوال آن اعصار، پیشینه‌ای بیش از یک و نیم قرن ندارد و آن هم مرهون پژوهش‌هایی است که نخست محققان غربی — بر پایه منابع غیر ایرانی — عرضه کرده‌اند.

اکنون بفرمایید چه کسانی نابود کردن آثار فرهنگی ایران باستان را هدف گرفتند؟ و چه کسانی در حفظ آن آثار و انتقال آن به نسل‌های بعدی و ترویج و گسترش آن در همه جهان و تمامی اعصار کوشا بودند؟

\*\*\*

در برابر روایات معدود حاکمی از فرمان عمر به کتاب‌سوزی که جلگه‌ای مربوط به قرن هفتم هجری و پس از آن است، و نشانه‌های کذب و جعل را به وضوح در آن می‌بینیم، این حقیقت تاریخی مسلم را در نظر داشته باشیم که در سده‌های نخستین هجرت، نه تنها هیچ اهمیتی برای نابود کردن کتاب‌های ایرانیان غیر مسلمان در کار نبود، بلکه کوشش‌های گسترده‌ای صورت گرفت تا این کتاب‌ها — که بعضاً محتویات آن‌ها نیز با تعالیم اسلامی موافقتی نداشت — به زبان دینی و حکومتی مسلمانان ترجمه و منتشر شود. پاره‌ای از این ترجمه‌ها حتی مورد توجه خلفا بود و به آنان اهدا شد؛ و برخی از مترجمان خود وابسته به

دستگاه خلافت و عمال آن بودند. برای اثبات این مدعا مراجعه کنید به:

– روایات معتبری که در کتاب‌های مورخان دوره

اسلامی آمده

– تحقیقات دانشمندان اروپایی

– پژوهش‌های محققان متأخر ایرانی و عرب.

## نگاهی به دو کتاب مسعودی

از میان آثار مورخان و محققان مسلمان، در کنار فهرست ابن الندیم که قبلاً از آن یاد کردیم، نخست به سراغ التنبیه و الاشراف تألیف مسعودی – مورخ بزرگ سده سوم و چهارم هجری – می‌رویم که سطر سطر آن گواهی صادق است بر محفوظ ماندن آثار قلمی ایرانیان پیش از اسلام تا عصر وی، و رواج گسترده آن‌ها، و اهتمام مسلمانان به ترجمه و نشر و مطالعه و بازگو کردن مطالب آن‌ها، و مقبول بودن آن‌ها حتی در نزد خلفای اموی، و ترجیح گزارش‌های ایرانیان بر دیگران:

• اشاره مسعودی به تنسر موبد معاصر اردشیر که ترجمه یکی از نامه‌های او موجود و مشتمل بر فواید بسیار است: وی افلاطونی مشرب بوده و رسائل نیکویی دارد. از جمله رساله‌ای خطاب به ماجشنس فرمانروای بخش‌هایی از شمال ایران و رساله‌ای خطاب به شهریار هند (ص ۸۷).

• منقولات او از کهن‌نامه (گاهنامه) که مراتب ششصدگانه در مملکت پارس در آن آمده و خودبخشی است از کتاب عظیم آیین‌نامه (نامه) در هزاران ورق و نسخه آن فقط در نزد موبدان و دیگر رؤسا یافت می‌شود (ص ۹۱).

• داوری او در این باره که ایرانیان سزاوارترین مردمانی‌اند که می‌توان اخبار مربوط به گذشته‌هاشان را از آنان فرا گرفت، با آنکه گذشت روزگار، اخبار آنان را کهنه کرده و مناقبشان را از یادها برده. سپس به توضیحاتی درباره عزت و شرافت و شجاعت و شکیبایی ایرانیان، و فراوانی سپاهیان‌شان و جایگاهی که در ریاست و سیاست بدان رسیدند و اقوام مختلف را به زیر فرمان خود درآوردند می‌پردازد (ص ۹۲).

• نیز می‌نویسد: در سال ۳۰۳ هجری در شهر استخر در سرزمین فارس، در نزدیکی از خاندان‌های محترم ایرانی کتابی بزرگ دیدم مشتمل بر دانش‌های بسیار از علوم ایرانیان و اخبار

شهریاران و بناها و سیاست‌هایشان، که آن‌ها را در هیچ یک از دیگر کتاب‌هاشان – خدای‌نامه، آیین‌نامه، گاهنامه – ندیده بودم. در آن کتاب تصویر همه پادشاهان بیست و هفتگانه ساسانی (بیست و پنج مرد و دو زن) دیده می‌شد که تصویر هر یک را در روزی که مرده بود کشیده بودند – با توضیحات بسیار درباره سیره هر کدام و حوادثی که در روزگار او روی داده. از نسخه این کتاب بر می‌آمد که متن اصلی آن را در سال ۱۱۳ هجری در گنجینه‌های شهریاران ایران یافته‌اند و سپس برای هشام بن عبدالملک خلیفه اموی به عربی ترجمه کرده‌اند.

از توضیحات مسعودی در می‌یابیم که نسخه ترجمه عربی کتاب مزبور (شاید چون برای خلیفه تهیه شده) تصاویر بسیار زیبایی داشته که رنگ‌های استفاده شده در آن‌ها در عصر مسعودی یافت نمی‌شده، و آراسته به طلا و نقره گذاخته و مس حک شده بوده، و برگ‌های آن، رنگی عجیب داشت و از زیبایی و استواری، معلوم نبود کاغذ است یا پوستی نازک. مسعودی، در تصنیف دیگر خود نیز مطالب فراوانی از ترجمه کتاب مزبور نقل می‌کند درباره تاریخ و روایات و افسانه‌های ایرانیان پیش از اسلام، و انواع سیاست‌های عام و خاص و دنیوی و دینی شاهانشان؛ و پیمان‌نامه‌ها و خطبه‌ها و نامه‌ها و رویدادهای اعصار آنان؛ نیز درباره آغاز دین زرتشت و ظهور وی و تعالیم او، و خطوط هفتگانه‌ای که به آن می‌نوشتند، و حروف هر یک از خطوط و جشن‌های متعددشان، و سنت‌های مربوط به آتش افروزی و کستی‌بندی و اسباب ملک‌داری، و چگونگی ظروف غذا و پوشاک و مرکب‌ها و مساکن ایشان، و شهرها و بناهایی که بنا کردند و نه‌رها که حفر نمودند و آتشکده‌هاشان، و آنچه درباره مراتب آتش و تفاوت میان آتش و نور گفتند، و مراتب ریاست‌های دنیوی و دینی (اسپهدان، موبدان و ...) و پرچم‌های ایرانیان و شاخه‌های نسب‌هاشان، و خاندان‌های محترم – از شاهزادگان و دهقانان – و تفاوت میان آنان و ساکنان عراق و دیگر بلاد – پیش از اسلام و پس از آن – و آنچه ایرانیان درباره آینده امیدوارند که دولت و سلطنت به آنان بازگردد، و ظهور کسانی که منتظر آنان‌اند – بهرام هم‌اوند و سشیاسوس<sup>۱</sup> (سیاوش؟ سوشیانس؟).

نیز مسعودی حکایت کرده است که آخرین خلیفه اموی ۱. التنبیه و الاشراف، ص ۹۲-۹۴ (با توضیحات مسعودی درباره تصاویر شاهان نامبرده خاصه تصویر اردشیر و یزدگرد سوم).



دانشمند روسی، بارون روزن، در رساله خود موسوم به «ترجمه‌های عربی خدای نامگ»، علاوه بر ترجمه ابن مقفع، از ترجمه محمد بن جهم برمکی و زادویه بن شاهویه اصفهانی یاد می‌کند که متن خدای نامگ را تا اندازه‌ای از روی صحت نقل کرده بودند.

کریستن سن ضمن سخن از ترجمه‌های خدای نامگ، از قول حمزه اصفهانی که در قرن سوم و چهارم هجری می‌زیسته، آورده است که یکی از مصنفان زرتشتی موسوم به موبد بهرام، بیش از بیست نسخه عربی خدای نامگ را محل آزمایش قرار داده است. بیرونی و بلعمی و دیگر مورخان نیز، نام چند تن دیگر از مترجمان و مؤلفان سلف را که در ترجمه و اقتباس از خدای نامگ رنج برده‌اند ذکر می‌کنند (ایران در زمان ساسانیان، ص ۹۷-۱۰۰).

کتاب پهلوی دیگر که مشتمل بر تاریخ ساسانیان بوده و به قلم ابن مقفع ترجمه شده، آیین نامگ نام داشت. این کتاب چند هزار صفحه داشت و نسخه کامل آن جز در نزد موبدان و سایر اشخاص صاحب قدرت به دست نمی‌آمد. آیین نامگ خصوصیات تشکیلات دولت و جامعه ایران را قبل از عهد ساسانیان و در عصر شاهنشاهی این سلسله در بر داشته و قواعد فن جهانداری را ذکر می‌کرده است. آثار مندرجات این کتاب را در نامه تنسر و کتاب حمزه اصفهانی و جوامع الحکایات عوفی یافته‌اند. آیین نامگ یا آیین نامگ‌ها، (بنا بر تعدد آن) اطلاعاتی راجع به ورزش‌های پسندیده — مثل تیراندازی و گوی‌بازی — و شرح چگونگی تطییر و تغال — که از ملاحظه پرش مرغان استنباط می‌شود — و امثال آن در بر داشته است.

گاه‌نامگ یا فهرست رجال ساسانی، که در آن نام و منصب همه بزرگان ایرانی به ترتیب مقامی که داشته‌اند ثبت بوده، جزو‌های از آیین نامگ به شماره می‌آمده است. ظاهراً مطالبی که یعقوبی و مسعودی و جاحظ در کتاب التاج، در باب طبقات و درجات دربار ساسانی نقل کرده‌اند، مأخوذ از گاه‌نامگ‌های قدیم است (ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۰-۱۰۲).

اثر دیگری که ابن مقفع از پهلوی به عربی ترجمه کرد نامه تنسر به پادشاه طبرستان است. این نامه از مهم‌ترین اسنادی است که راجع به تشکیلات عهد ساسانی بر جای مانده و

شام، مروان دوم، در خلال معدود سال‌های حکومت خود، با این که از همه طرف با جنگ‌ها و آشوب‌ها و خطرهای بزرگ روبه‌رو بود و به همین جهت همه خوشی‌ها را بر خود حرام کرده بود — آری حتی در آن هنگام — مستمراً به مطالعه در سیرت پادشاهان ایران و غیره، و قرائت گزارش‌های جنگ‌های آنان اشتغال داشت (مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۴۱).

نیز به گزارش مسعودی، معاویه وقتی از کارها فراغت می‌یافت، تا ثلث شب، به تأمل در گزارش‌های عرب‌های پیشین و رویدادهای آنان، و ایرانیان و پادشاهانشان و سیاستی که در برابر رعیت به کار می‌گرفتند، و جز اینها از گزارش‌های امت‌های پیشین می‌پرداخت و پس از آنکه ثلث شب را می‌خوانید، برمی‌خاست و می‌نشست؛ و آن هنگام دفترهایی برایش می‌آوردند که سرگذشت‌نامه‌های پادشاهان و گزارش‌های آنان و جنگ‌ها و نیرنگ‌ها در آن بود؛ و غلامانی که برای حفظ و قرائت آن دفترها گمارده شده بودند، آنها را بر خلیفه می‌خواندند. و او هر شب، به وسیله آنان، بخش‌هایی از گزارش‌های مربوط به سرگذشت‌نامه‌ها و آثار گذشتگان و انواع سیاست‌ها را می‌شنید. و از این طریق، بی‌شک پاره‌ای از دانستنی‌های تاریخی به خواص مسلمین منتقل می‌شد (مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۱؛ فجرالاسلام، احمد امین، ص ۱۵۶-۱۵۷).

آری! شاهان ساسانی، تاریخ و غالب آثار برجای مانده از اسلاف ایرانی خود (اشکانیان و ...) را نابود می‌کردند؛ و غالب خلفای عرب اموی و عباسی و حکام آنان، آثار برجای مانده از عصر ساسانی و متعلق به ایرانیان غیرمسلمان را نگاه می‌داشتند و ارج می‌نهادند و مطالعه می‌کردند.

## آرتور کریستن سن چه می‌گوید؟

این دانشمند و ایران‌شناس بزرگ دانمارکی می‌نویسد: خدای نامگ در آخر عهد ساسانیان و شاید در زمان یزدگرد سوم تدوین شده است. از جمله ترجمه‌های عربی این کتاب یکی آن است که ابن مقفع نموده است. وی کتب دیگر هم از زبان پهلوی به عربی نقل کرده است، اما مأخذ روایت فردوسی در شاهنامه، که حکایت پادشاهان و پهلوانان باستانی است، ترجمه دیگری است که ارتباطی با کتاب ابن مقفع نداشته است.

حاوی مطالب تاریخی و سیاسی و اخلاقی است. پاره‌ای از قطعات ترجمه عربی آن را مسعودی و بیرونی آورده‌اند. کتاب‌های خاصی هم به نام تاج‌نامگ موجود بوده است و ابن الندیم نام یک تاج‌نامه را مذکور داشته که ابن مقفع آن را ترجمه کرده است (ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۲-۱۰۳).

نام عده کثیری از کتب پهلوی که به عربی ترجمه شده است در الفهرست دیده می‌شود. نام برخی از این کتب در تواریخ دیگر هم مذکور است. بعضی از آن‌ها جزء سلسله اندرزهاست و بعضی قصه تاریخی محسوب می‌شود. از جمله افسانه‌های عامه پهلوی که مشتمل بر موضوعاتی از تاریخ عهد ساسانیان بوده و ترجمه عربی هم داشته است، یکی مزدک‌نامه است و دیگر وهرام‌چوبین نامگ که جبلة بن سالم<sup>۲</sup> (تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۱، ص ۱۲۰) آن را به عربی ترجمه کرد (ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۸-۱۰۹).

گریستن سن درباره کتاب عظیمی هم که به دستور خلیفه هشام از پهلوی به عربی ترجمه کرده بودند و حاوی اغلب علوم ایرانیان، با شرح تواریخ و ابنیه و مدت سلطنت پادشاهانشان بود و نسخه آن را مسعودی در استخر دیده بود توضیحاتی می‌دهد (ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۰۷).

**یادآوری:** نولدکه (خاورشناس بزرگ آلمانی) از یک سوی ثابت کرده که کتاب خدای نامگ مأخذ اصلی عمده تواریخ عربی و فارسی است که از سرگذشت ایران قبل از اسلام سخن می‌رانند (همان، ص ۹۸) و از سوی دیگر در شروخی که بر ترجمه تاریخ طبری - قسمت ساسانیان - نوشته، مکرر اثبات کرده است که در کتاب خدای نامگ، بیشتر قضاوت‌هایی که نسبت به خصال و اعمال پادشاهان ساسانی شده، بنا بر سلیقه و میل طبقه عالیة نجبا و روحانیان زرتشتی است (همان، ص ۱۰۰) و این یعنی: قاطبه علما و مورخان مسلمان، از ایرانی و عرب، چنان حسن ظن نابیجایی به مورخان دربار ساسانی داشته‌اند که مندرجات نوشته‌های آن‌ها را بدون چون و چرا پذیرفته و خوش‌باورانه به عنوان حقایق مسلم تاریخی در کتاب‌های خود ثبت کرده‌اند. آن گاه شیوه برخورد آنان را مقایسه فرمایید با مدعیات کسانی که می‌گویند مسلمانان سده‌های نخستین، چندان به مندرجات آثار ایرانیان پیش از اسلام سوء ظن

۱. مروک درست است (بنگرید به: جنبش‌های دینی ایرانی، ص ۳۴۳).  
۲. کتاب هشام بن عبدالملک خلیفه اموی.

داشته‌اند و در صدد کینه‌ورزی با آن‌ها بوده‌اند که جز به نابود کردن آن‌ها نمی‌اندیشیده‌اند!

## با محققان ایرانی

استاد بزرگوار دکتر غلامحسین صدیقی، پدر جامعه‌شناسی در ایران و نمونه کامل خردمندی ایرانی بود؛ و شاید نتوان کسی را یافت که به اندازه او، در داوری‌های خود، عرضه حقیقت را یگانه هدف شناسد و به زیور انصاف و عدالت آراسته باشد. وی در کتابی که برای اخذ درجه دکتری از فرانسه نگاشته، تصریح می‌کند که بعد از دو قرن از فتح ایران به وسیله عرب‌ها، هنوز دین زرتشت در ایران خیلی قوی بود و بسیاری از نسک‌ها و تألیفات پهلوی عصر ساسانیان که امروز مفقود است، آن وقت وجود داشته است.

باقی بودن بسیاری از کتب مقدس ادبیات زرتشتی در سه قرن اول حکومت عرب، نشان می‌دهد که عرب‌ها - چنان‌که پارساان (ایرانیان) تصور می‌کنند - مستقیماً مسئول از میان رفتن آنها نیستند. تا وقتی که جمعی معتبر و مهم از ایرانیان، به دین قدیم خود باقی مانده بودند، می‌توانستند قرن‌ها ادبیات خود را حفظ کنند. ولی هنگامی که در اثر تغییر دین و سختگیری، مزدیسنان در اقلیت افتادند؛<sup>۳</sup> و در زیر حکومت وحشی تاتارها (مغولان) قرار گرفتند، به سرعت تمام، ادبیات خود را - که مورد استعمال و استفاده روزانه نبود - از دست دادند. از میان رفتن این تألیفات، بیشتر به علت تجدید نکردن نسخ خطی است تا نابود کردن از طرف فاتحان.

گذشته از تألیفاتی که از طرف زرتشتیان نشر می‌یافت و در دوام دین ایشان مؤثر بود، ترجمه کتب ایرانی پهلوی به عربی یکی از عوامل تحریک و تقویت عاطفه وطنی و دینی در میان ایرانیان به طور عموم و ایرانیان مسلمان به طور خصوص بود. نقل این کتب برای این بود که مرتبه ایرانیان را در ادب و تاریخ و حکمت و علم نشان دهد و افتخارات سیاسی و بزرگی شاهان و جلال و شکوه و تدبیر ملک‌داری ایشان را باز نماید. رواج این کتب موجب شد که فکر ایرانی و اسلوب بیان کتابت و صنایع ادبی در میان مسلمانان عرب نشر یابد. به طوری که بعدها وقتی شعرا (یعنی شاعران عرب) می‌خواستند مبتکر باشند و اسلوب قدیمی را رها کنند، از ادب فارسی استمداد می‌کردند، چنان‌که ۳. یعنی پس از سه قرن اول و پایان دوران سلطه خلفا بر ایران.

تاریخ قدیم ایران یا کتابی را در این باب به عربی برگرداندند، و عدّه سیرالملوک‌ها رو به افزایش گذاشت؛ چنان‌که بهرام‌بن مردانشاه، موبد شهر شاپور که در اواخر قرن سوم هجری می‌زیسته، و چند نسخه مختلف از خدای‌نامه در دست داشته، و موسی بن عیسی الکسروی که تواریخ ملوک عجم را به زعم خود اصلاح نموده، شماری از نسخه‌های مختلف آن را برای این کار با یکدیگر مقابله نموده‌اند، و حمزه اصفهانی هشت نسخه از سیر الملوک‌ها، به نقل‌های مختلف، در دست داشته است. تمام این نسخ، قبل از قرن چهارم ترتیب داده شده بود. بعد از ظهور ترجمه خدای‌نامه، به قلم ابن مقفع و کسانی دیگر که راه او را دنبال می‌کردند، برای جماعتی از شعوبیه و زنادقه ایرانی و ادبا و شعرائی که به ایرانی بودن یا تشبّه به آداب ایرانیان افتخار می‌کردند، موضوعات فراوان به دست آمد، و نظم و نثر آن جماعت، از اسامی پهلوانان داستانی ایران و قصص و حکایات و سخنان ایشان پر شد؛ و اگر کسی اشعار ابونواس و ابوالعاهیه و کلثوم بن عمرو عتّابی و صالح بن عبدالقدّوس و بشار بن برد و مهیار دیلمی را مطالعه کند، اثر وجود مترجمین پهلوی به عربی را — که امام همگی ایشان عبداللّه بن مقفع است — در نثر افکار شعوبیه و زنادقه، و حکم و امثال ایرانیان، و قصص و روایات قومی ایرانی در میان مسلمین درخواهد یافت.

ابن مقفع جز کتاب خدای‌نامه، چند کتاب دیگر تاریخی و ادبی را نیز از پهلوی به عربی برگرداند — چون کتاب سگسیران یا بزرگان سگستان (سجستان) کتاب الپیکار، کلیده و دمنه، کتاب آیین‌نامه، کتاب مروک، و کتاب الکارنامه فی سیره انوشروان، کتاب التاج، کتاب الادب الکبیر، کتاب الادب الصغیر، کتاب الیتیمه فی الرسائل و نامه تنسر. نیز کتب دیگری از پهلوی در آداب و اخبار و سیر به عربی نقل شد از آن جمله: کتاب بهرام چوبین و رستم و اسفندیار که جلیله بن سالم (تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۱، ص ۱۲۰ و ۱۸۳-۱۸۴) آن‌ها را به عربی ترجمه کرد، و کتاب لهراسب ترجمه علی بن عبیده الریحانی، و کتاب دارا و الصنم الذهب و کتاب بهرام و نرسی و کتاب شهربراز مع ابروین، و کارنامه اردشیر.

واضح است که در اینجا مقصود ما ذکر کتب علمی پهلوی که به عربی نقل شده نیست. نشر کتب مزبور در میان عربان

عتّابی<sup>۱</sup> به یکی از دوستان خود که از او می‌پرسید که چرا کتب ایرانی را برای خود نوشته، گفت: «آیا معانی جز در کتب ایرانیان در جایی یافت می‌شود؟ بلاغت زبان از ماست و معانی از ایشان.» و از اینجا معلوم می‌شود که با چه ولعی این کتب ایرانی را می‌خواندند. نیز باید در نظر گرفت که افکار و طرز تبویب کتب علمی مانند نحو، از فارسی پهلوی به عربی وارد گشته، حتی الفاظ فارسی در اشعار خود داخل می‌نمودند؛ چنان‌که در البیان و التبیین جاحظ، نمونه آن فراوان دیده می‌شود. پیش از آنکه ابن مقفع به ترجمه کتب تاریخی و داستانی و ادبی ایرانی شروع کند، کتاب بزرگی که شامل علوم کثیر و اخبار پادشاهان و بناها و سیاست‌های ایرانیان بود، از زبان پهلوی برای هشام بن عبدالملک خلیفه اموی (۱۰۵-۱۲۵ق) به عربی در آمده بود؛ ولی نام مترجمان آن دانسته نیست. مسعودی این کتاب بزرگ را در سال ۳۰۳ق در شهر استخر — پیش یکی از اشراف ایرانی — دیده و از آن مجملآسخن رانده است (جنبش‌های دینی ایرانی، ص ۹۱-۹۴).

نیز به گواهی استاد دکتر صدیقی، از کتبی که به زبان عربی نقل شد، از همه معروف تر خدای‌نامک بود که ابن المقفع آن را به عربی ترجمه نمود. انتشار ترجمه خدای‌نامه و ظهور کتابی در سیر ملوک ایران در قالب عبارتی بلیغ، آن هم در ابتدای دولت عباسی — که در واقع دولت ایرانی بود و خلیفه و وزیر و عمال درباری، اساس کار خود را بر روی تقلید از سیره ملوک فرس و آیین اکابر عجم قرار داده بودند — عامه را متوجه آن کتاب کرد، و عیناً مثل کلیده و دمنه، کمی بعد از ابن المقفع، عدّه کثیری از ادبا موضوع کار خود را ترجمه و تهذیب و تلخیص خدای‌نامه، یعنی سیر ملوک العجم، قرار دادند؛ و دوره‌ای که این کار به منتهای شدت رسید، از روزگار خلافت مأمون (آغاز خلافت از سال ۱۹۸هـ.) تا پایان عصر متوکل بود.

مترجمین دیگری مثل احمد بن یحیی البلاذری، اسحاق بن یزید، محمد بن الجهم البرمکی، هشام بن القاسم الاصفهانی، موسی بن عیسی الکسروی، زاذویه بن شاهویه الاصفهانی، محمد بن بهرام بن مطیار الاصفهانی، بهرام بن مردانشاه موبد شهر شاپور در فارس، بهرام هروی مجوسی، هر کدام چیزی از

۱. شاعر و نویسنده عرب در سده‌های دوم و سوم هجری.



دارای آثار و نتایج بسیار گوناگون بود، ولی این کار برای عموم ایرانیان نتایجی داشت. نمی‌گوییم این ترجمه‌ها، موجب احیا و زنده کردن یادگارهای کهن بود، زیرا که ایرانیان هیچ‌گاه روزگار گذشته خود را فراموش نکردند. ولی وسیله تقویت و تأیید عاطفه قومی و تحریک جمعی از ایشان بر ضد عرب شد. دهقانان ایرانی که اغلب میان‌نمایندگان دولت عربی و عامه مردم ایران وسیله و واسطه حل و عقد امور بودند، با وجود اینکه غالباً دین اسلام را پذیرفتند، یک باره از روایات قومی خود صرف نظر نکردند و تألیف‌ها و کتاب‌های نیاکان خود را عزیز می‌شمردند.

پس از موبدان، دسته دانشمند و فرزانه مملکت را دهقانان تشکیل می‌دادند، و قرائن بسیار داریم که حافظ این میراث ادبی و علمی و نماینده دانش و فرهنگ ایران این طبقه بودند. و حتی بعضی از امیران و رؤسایان عرب، از ایشان سخنان حکمت‌آمیز طلب می‌کردند و از دانش ایشان فایده می‌گرفتند (جنبش‌های دینی ایرانی، ص ۹۴-۹۷).<sup>۱</sup>

### ترجمه کتب مانوی

در آغاز دولت عباسیان،<sup>۲</sup> مقداری از تألیفات مانویان به عربی ترجمه شد و ابن مقفع از اولین مترجمان این کتب است. روحانیان مانوی برای مباحثه و مجادله با پیروان ادیان دیگر در مسائل مربوط به دین، اغلب به نوشتن رسالات و کتب می‌پرداختند، و برای هم‌مذهبان خود تألیفات می‌کردند؛ و این امر در میان مانویان عرب و مبلغانشان معمول بود. این کتب—چنان‌که از کتاب الحیوان معلوم می‌شود—، دارای ظاهری آراسته و مزین و کاغذی پاکیزه و سفید بوده، و آنها را با مرکبی براق و خوش می‌نوشتند، به طوری که کتب دیگر کمتر به آن زیبایی و خوش خطی دیده می‌شد. و این امر به صورت صنعتی در پیش ایشان درآمده بود. این کتب، منقش نیز بوده و خدای نور و خدای تاریکی، به طوری که فرق ایشان ظاهراً معلوم و محسوس شود، نقش می‌شده است. البته رغبت مردم به خریدن و حفظ این کتب، تا اندازه‌ای به سبب صفات و ممیزات مذکور بوده؛ نشر این تألیفات در ایام عباسیان، ظاهراً اثر مهمی در میان مسلمانان داشت؛ چون جمعی به دین مانی درآمدند و جمع

۱. دنباله این مطلب را در ذیل عنوان «فرمانروایان و بزرگان عرب...» بخوانید.

۲. خلافت عباسیان از سال ۱۳۲ق آغاز شده است.

دیگر در مبادی دین اسلام به شک افتادند (جنبش‌های دینی ایرانی، ص ۱۱۵-۱۱۷).

از تصریحات دکتر صدیقی و محققان دیگر می‌توان نتیجه گرفت که در دوره امویان و اوایل عصر عباسی، نسبت به مانویان سخت‌گیری وجود نداشت و شمار ایشان در ممالک اسلامی فراوان بودند و حتی کاتب حجاج بن یوسف، حاکم خونخوار امویان، برای زاد هر مزد—پیشوای یکی از دو فرقه مانوی—بیع (جایگاه خلیفه مانویان، خلیفه‌گری) ساخت و با او بسیار مهربانی کرد (همان، ص ۱۱۶-۱۱۷، ۱۱۱، ۱۳۸) نیز در دستگاه اداری خلفا در سده دوم هجری، انبوهی زرتشتی و مانوی مشغول کار بودند (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۶۶۵) و ابن مقفع که آثار مانویان و ابن دیصان و مرقیون را از پهلوی به عربی نقل کرد، در عصر امویان کارگزار حکومت و عامل خراج بود. و با اینکه از نیمه دوم سده دوم هجری به بعد، موارد متعددی از اعمال خشونت نسبت به مانویان سراغ داریم، ولی کتاب‌هایشان تا آخر قرن چهارم در ممالک اسلامی پراکنده بود و یافتن آنها چندان اشکال نداشت؛ چنان‌که ابن الندیم و پس از او ابو ریحان بیرونی، مقداری از آنها را در دست داشتند و در تألیفات خود از آنها استفاده کردند (جنبش‌های دینی ایرانی، ص ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۰).

این را هم از دکتر ذبیح الله صفا بشنوید: در سده پنجم هجری ابوریحان بیرونی—با اینکه از مخالفان سرسخت مانویان بوده—کتاب‌های فرقماطیبا، سفر الجبایرة، کنز الاحیاء، صبح الیقین، التأسیس، الانجیل، شاپورگان، سفر الاسرار را—که جملگی از تألیفات و ترجمه‌های عربی آثار مانویان است— دیده و در تملک خود داشته است (تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۱، ص ۱۳۴).

همچنین ابن الندیم، در روزگار معزالدوله دیلمی (حکومت تا سال ۳۵۶ق) تنها در بغداد—مرکز خلافت—نزدیک سیصد تن مانوی سراغ داشته است (فجر الاسلام، ص ۱۰۶).

### محققان عرب چه می‌گویند؟

احمد امین، محقق بزرگ مصری، با اشاره به گزارش‌های رویدادهای تاریخی که مورخان عصر عباسی آورده‌اند می‌نویسد: «این گزارش‌ها در عصری که تاریخ آن را بازگو

از امیران و سرداران معروف امویان آورده‌اند که حکیمی از حکیمان اهل فارس بروی درآمد و سخنانی حکمت‌آمیز گفت و مهلب را خوش آمد و خواسته‌هایش را برآورد (امالی، ابوعلی قالی، ج ۲، ص ۱۷۹).

**یادآوری.** این سردار همان است که به گزارش جاحظ، به فرزندانش سفارش می‌کرد: اگر در بازار توفقی داشتید، یا در دکان سلاح فروشان توقف کنید یا در دکان کتابفروشان (الحيوان، جاحظ، ج ۱، ص ۵۲). و این توصیه، حاکی از ارزش و اهمیت و رواج کتاب و پیشه کتابفروشی در میان مسلمانان، حتی در سده اول هجری و در نظر جنگاوران و نظامیان است و برهانی قاطع در تأیید فرمایشات (!) کسانی که مدعی‌اند مسلمانان اولیه با فرهنگ و کتاب دشمن بوده‌اند!

— هارون الرشید نامی‌ترین خلیفه عباسی، کسائی را که ایرانی و اهل فارس و معلم خود وی بود، به معلمی فرزندانش برگزید و او را در زمره مقربان و همنشینان خود درآورد و چون می‌خواست نوع مطالبی را که او باید به فرزندانش بیاموزد معین کند، بر آموزش احادیث، و پس از آن «آداب ایرانیان و هندیان» تأکید نمود (ضحی الاسلام، احمد امین، ج ۱، ص ۱۷۲؛ الاعلام، ج ۴، ص ۲۸۳).

این را هم بیفزایم که کسائی نامبرده، نواده بهمن بن فیروز و از موالی و وابستگان قبیله بنی اسد بود و نخستین پیشوای یکی از دو مکتب نحو عربی و از امامان علم قرائت و لغت و ادب عرب محسوب می‌شد. به برکت معارفی که به درخواست خلیفه هارون عرضه می‌کرد— از جمله آداب ایرانیان و هندیان — چندان ترقی کرد که یک روز هارون دید وقتی کسائی می‌خواهد کفش خود را بپوشد، هر یک از دو ولیعهد بعدی که دو پسر خلیفه بودند، بر دیگری سبقت می‌گیرد که پیش پای استاد کفش جفت کند. پس هارون از حاضران مجلس خود پرسید: خدمتگزاری که از همه خدمتگزاران برتر باشد کیست؟ همه گفتند خادم خلیفه. هارون گفت: چنین نیست بلکه خدمتگزاران کسایی که امین و مأمون‌اند بر همه خادمان برتری دارند (ریحانة الادب، ج ۵، ص ۵۳-۵۴؛ لغتنامه دهخدا، مدخل کسائی؛ ابن الندیم، ص ۱۱۱).

— استاد فقید ابراهیم پورداود که در ضدیّت با عرب‌ها و شرح مظالم واقعی و پنداری آنان در حق ایرانیان، بیش از هر

می‌کنیم (دوره امویان) شناخته و گردآوری شده بوده؛ و مورخان بعدی، آنها را از همان منابعی که در اختیار داشته‌اند روایت می‌کرده‌اند. حرکتی هم که در میان مسلمانان اولیه، برای ثبت گزارش‌های تاریخی انجام گرفت، از دو عامل ناشی می‌شد»  
**الف.** آگاهی برخی از خلفا از این که برای سیاست‌ورزی، نیازمند اطلاع از گزارش‌های پادشاهان اقوام دیگر و سیاست‌ها و نظام حکومتی آنان‌اند.

در اینجا احمد امین همان گزارشی را نقل می‌کند که قبلاً به روایت از مسعودی آوردیم و حاکی است که معاویه اهتمام زیادی داشته است به کسب آگاهی از سرگذشت پیشینیان. — از جمله ایرانیان و پادشاهانشان و سیاستی که در برابر رعیت به کار می‌گرفتند. در دنباله گزارش نیز می‌نویسد:

**ب.** بسیاری از اقوامی هم که در قرن اول هجری مسلمان شدند، دارای تاریخ بودند و به دلیل گرایش‌های قومی و عوامل دیگر، تاریخ اقوام خود را در میان مسلمانان منتشر کردند. چنان‌که یهود بسیاری از گزارش‌های تورات و رویدادهای مربوط به قوم خود را برای مسلمانان بازگو کردند که با نگاهی به مجلد اول از تاریخ طبری، نمونه‌های فراوانی از آن‌ها را به روایت عبدالله بن سلام (م ۴۳ق) و دیگر مسلمانان یهودی الاصل می‌توان یافت. که برخی از آنان مانند وهب بن منبه ایرانی (م ۱۱۴ق) در این رشته به تألیف کتاب نیز می‌پرداختند.

همچنین ایرانیان، تاریخی و اساطیری داشتند که چون اسلام آوردند، آنها را برای مسلمانان بازگو کردند. نیز مسیحیان ... (فجر الاسلام، ص ۱۵۶-۱۵۸؛ الاعلام، ج ۴، ص ۹۰، ج ۸، ص ۱۲۵-۱۲۶).

## فرمانروایان و بزرگان عرب، حکمت و آداب ایرانیان را ارجح می‌نهادند

— وقتی عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر (کارگزار یکی از والیان خراسان و سیستان در عصر اموی) به سیستان رفت، روزی رستم بن مهر هر مزد زرتشتی که متکلم سیستان بود به نزد وی شد و بنشست. عبدالعزیز وی را گفت: دهقانان را سخنان حکیمانه باشد. چیزی از آنها برای ما بگوی. او گفت ... (جنبش‌های دینی ایرانی، ص ۹۷).

— در سرگذشت مهلب بن ابی صفره (تولد ۷- وفات ۸۳ق)

کس دادسخن می‌داد، به تألیف دینکرت (بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کتاب پهلوی) در بغداد در روزگار خلافت مأمون، و علاقه خلیفه به حضور محترمانه پیشوای زرتشتی در دربار وی اشاره کرده و می‌نویسد: آتر فرن بغ (مؤلف دینکرت) همان است که در حضور مأمون، با یک زندیق موسوم به ابالش، مباحثه دینی نموده وی را مجاب ساخته و موجب مسرت مأمون و دربارش گردیده است. صورت مباحثه آتر فرنیغ با ابالش، موضوع یک کتاب کوچک پهلوی است مشتمل بر ۱۲۰۰ کلمه؛ و حاوی هفت جوابی است که آتر فرنیغ به زندیق داده است. این کتاب موسوم است به ماتیکان گجستک ابالش و به زبان فرانسه نیز ترجمه شده است (بشت‌ها، ج ۱، مقدمه پورداد، ص سی و نه).

— به روایت ابوجعفر صدوق، چون امام رضا<sup>(ع)</sup> به خراسان آمد، مأمون به وزیر خود فضل بن سهل دستور داد تا پیشوایان ادیان و مذاهب گوناگون، از جمله جاثلیق (پیشوای اسقفان مسیحی) و رأس الجالوت یهودی و سران فرقه صابئین و هرید اکبر (بزرگ‌ترین هیریدان) و اصحاب زردهشت (پیروان زرتشت) را دعوت کند تا به محضر او آیند؛ و چون بیامدند، مأمون پس از خوش آمد به آنان گفت: من شما را برای کاری پسندیده فراهم آوردم، و دوست دارم با عموزاده من (امام رضا<sup>(ع)</sup>) مناظره کنید. آنان پذیرفتند و امام در حضور مأمون، با آنان گفت‌وگوها داشت که گزارش بخش‌هایی از آنها — از جمله گفت و گوی مختصر با هرید اکبر و حجت وی بر حقانیت آیین زرتشت و پرسش امام از وی که پاسخی برای آن نداشت — در توحید صدوق (ص ۴۱۷-۴۴۱) آمده است؛ و مجلسی نیز پس از نقل آن گزارش، تصریح می‌کند که در این گونه روایات، تحریف و اسقاط بسیاری از ناحیه راویان روی داده است (بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۲۸-۲۹۹).

## چند نکته دیگر

**الف.** در برابر آنچه مدعیان کتاب‌سوزی از کم‌لطفی عرب‌ها به آثار فرهنگی ما فرموده‌اند، نگاهی به آثار ادبی عرب در دوره اسلامی بیندازید و آنچه را از انبوه حکایات و گفته‌های منسوب به بزرگان تاریخی و اساطیری ایران پیش از اسلام آورده‌اند

۱. آذرباد، انوشروان، اوشهنج (هوشنگ) بزرجمهر، بهمن، بیشداد، جمشید، خرشید، قباد، هرمز، ابرویز (پرویز)، اردشیر، اردشیرین یزدجرد، بهرام، ساپور (شاپور)، شیرویه، فیروزین یزدجرد، کسری بن هرمز، موبدان، یوشت و ...

بخوانید.<sup>۲</sup>

ب. افسانه‌های ایرانیان پیش از اسلام را که در اعصار مختلف در میان اعراب رواج داشته است بنگرید — برای نمونه: افسانه رستم و اسفندیار معروف‌ترین و زیباترین بخش از حماسه ملی ایران است و سابقه آشنایی عرب با آن به روزگار جاهلیت می‌رسد، زیرا نظرین حارث از بزرگان قریش و پسرخاله پیامبر<sup>(ص)</sup> که در دانشگاه جندی شاپور درس طب خوانده بود و موسیقی و ادبیات ایران را نیز می‌شناخت، در سفر به ایران و حیره کتاب‌های ایرانیان را می‌خرید، و پاره‌ای از آنها از جمله رستم و اسفندیار را به عربی برگرداند؛ و در مجامع و محافل قریش و عرب از آن کتاب‌ها برایشان نقل می‌کرد؛ و هر جا پیامبر<sup>(ص)</sup> سرگذشت اقوام منقرض شده و پیامبران پیشین را به قصد عبرت‌انگیزی بازگو می‌کرد، نصر به قصد معارضه با آن حضرت، به نقل داستان‌های شاهان ایران و سرگذشت رستم و اسفندیار و غیره — که برای شنوندگان بسی دلچسب بود — می‌پرداخت، و با این شیوه مانع توجه مردم به دعوت و پیام و تعالیم رسول<sup>(ص)</sup> می‌شد. وی سرانجام پس از جنگ بدر که خود در آن پرچمدار مشرکان بود به قتل رسید.<sup>۳</sup>

پس از اسلام، با وجود خاطره بدی که مسلمانان از نظرین حارث، نقل‌کننده داستان رستم و اسفندیار، داشتند و کار او را در عرضه این داستان برای معارضه با قرآن، مردود می‌شمردند، اما نقل این افسانه — و البته نه با هدفی که نصر دنبال می‌کرد — همچنان رواج داشت؛ و حتی در سرگذشت عبدالله بن عباس (م ۶۸ق) عموزاده پیامبر<sup>(ص)</sup> و امام علی<sup>(ع)</sup> و جد خلفای عباسی — که از اعظام صحابه و مقدسان، و از فقیهان و مفسران و محدثان نامی بود — آورده‌اند که شاگرد نامی وی سعید بن جبیر گفت: من در نزد او بودم که جماعتی از اهل تفسیر قرآن بیامدند و در نزد او آن علم را آموختند و برفتند. سپس جماعتی که به قرائت قرآن می‌پرداختند آمدند و قرائت خود را در خدمت وی درست کردند و برفتند. آنگاه جماعتی آمدند و بر وی علم فقه خواندند و برفتند. و جماعتی دیگر آمدند و بر وی علم شعر خواندند و برفتند. و گروهی از مردم فارس بیامدند و اخبار

۲. بنگرید به منابعی مانند عقد الفرید و الحکمة الخالدة (با استفاده از فهرست اعلام).

۳. بنگرید به گفتاری از نویسنده این سطور در: فصلنامه ماهور، س ۱۲، ش ۴۸، ص ۶۲-۶۳.

پایان می‌یابد.

ه. عبدالرحمن بدوی متفکر و محقق نامی عرب، در ضمن توضیحات مفصلی درباره جایگاه استثنایی نوشیروان در ادبیات عربی می‌نویسد: لیکن ان یقال ان شخصیته اعلى شخصیتة فی الادب العربی الاسلامی کله، فیما عدا علی بن ابیطالب. و هذا یفسر هذا الحشرالهائل من الحکم والنوادر والاقوال المنسوبة الیه فی العربیة.

ترجمه: می‌توان گفت که به غیر از علی بن ابیطالب، شخصیتی که به عنوان برترین فرد در سراسر ادبیات عربی در دوره اسلامی مطرح است نوشیروان است، و این حقیقت، پاسخی است به این پرسش که چرا در فرهنگ عربی، آن همه سخنان حکیمانه و گفته‌های نادر به وی منسوب گردیده است؟

(مقدمه عبدالرحمن بدوی بر الحکمة الخالده، ص ۳۸).

یادآوری. به گونه‌ای که قبلاً به نقل از کریستن سن (و او از نلدکه) گذشت، در بیشتر داوریهایی که نسبت به خصال و اعمال پادشاهان ساسانی در کتاب‌های مسلمانان می‌بینیم، انعکاس مندرجات کتاب خدای نامگ مشهود است. در این کتاب که در اواخر دوره ساسانی و به وسیله مورخان دربار آن سلسله نگارش یافته، تاریخ ایران به گونه‌ای که موافق سلیقه و میل طبقه عالی‌نحبا و روحانیان زرتشتی باشد و نه در چهره حقیقی خود — ترسیم شده است؛ و چون در نظر موبدان و اشراف دوره ساسانی، نوشیروان در خشان‌ترین چهره را داشته، این دیدگاه در کتاب خدای نامگ و دیگر متونی که در آن دوره نگاشته شده منعکس گردیده؛ و مسلمانان که مأخذ اصلیشان برای شناخت ایران پیش از اسلام، ترجمه‌های همین کتاب‌ها بوده، دیدگاه مزبور را در مورد نوشیروان پذیرفتند؛ و برای تقویت و تأیید آن، روایات و افسانه‌های دیگری نیز ساختند و بعضاً سخنانی هم به پیامبر<sup>(ص)</sup> و پیشوایان اسلام نسبت دادند (عالم ربانی، ص ۱۴۷، گفتاری از اکبر ثبوت) و ... هر چند که عظمت شخص نوشیروان نیز در پدید آمدن اصل دیدگاه مزبور و انتقال آن به مسلمانان، بی‌تأثیر نبوده است.

\*\*\*

این بود مثنی از خرمن گزارش‌ها و گواهی‌هایی که درباره رواج آثار فرهنگی ایران پیش از اسلام در میان مسلمانان در

از آن به نوشیروان اختصاص یافته است.

رستم و اسفندیار را از او پرسیدند و او آن داستان را برایشان باز گفت. پس من (سعید) به او گفتم: ای عموزاده پیامبر خدا! خدا دانش‌ها را در تو فراهم آورده، و چه گنجینه‌ای سودمندتر از گنجینه‌های دانش که در سینه تو پنهان است؟ او پاسخ داد: ای سعید! آیا نمی‌دانی علم درختی است که اصل آن ترقی دهنده و میوه آن سودمند است؛ و هر کس شاخه آن را بگیرد کارش بالا گیرد و مرتبتش بزرگ شود.<sup>۱</sup>

اما اینکه ابن عباس این داستان را کجا خوانده یا از که شنیده، دقیقاً نمی‌دانیم؛ ولی چون دوران کودکی او در مکه سپری شده، می‌توان احتمال داد که این قصه را بی‌واسطه یا به‌واسطه، از نضرین حارث — که در پایان عمر او پنج شش ساله بوده — شنیده است.

ج. بنا به گزارش‌هایی که شاید خالی از اغراق نیست، «متعصبان بنی امیه و مروانیان» کسانی را «بر چارسوهای شهرها» گماردند، تا داستان‌هایی از جنگ‌های «رستم و سرخاب (سهراب) و اسفندیار و کاووس و زال» برای مردم نقل کنند. و این کار که در قرون بعدی نیز رواج داشته، به عقیده برخی، به این منظور بوده است که اذهان مردم را از توجه به روایات حاکی از «شجاعت و فضل امیرالمؤمنین» باز دارند (اللقض، عبدالجلیل قزوینی، ج ۱، ص ۶۷).

د. از پاره‌ای گزارش‌ها بر می‌آید که پیش از ترجمه کتابی بزرگ و مشتمل بر معارف ایرانیان و تاریخ آنان، برای خلیفه اموی هشام، در روزگار پدر وی خلیفه عبدالملک — در سال ۷۵ق — کتابی به نام سیرالملوک در سرگذشت شاهان به عربی تألیف شد،<sup>۲</sup> که در خزاین خلفا بود و صد و اند سال بعد، یک شب که اصمعی ادیب معروف عرب در نزد خلیفه هارون بود، به درخواست خلیفه بخش‌هایی از آن را برای وی خواند، و سپس به درخواست وی، بخش‌هایی در باب کیفیت خلقت آدم، و هبوط وی به زمین، و فرزندانش — تا سام پسر نوح پیامبر<sup>(ص)</sup> — بدان افزود، و بدین ترتیب کتاب نهاییه الارب فی اخبار الفرس و العرب تألیف شد که بخش اعظم آن سرگذشت شهریاران ایران است؛<sup>۳</sup> و با گزارش قتل یزدگرد و اعدام قاتل او

۱. هزار حکایت صوفیان، نسخه عکسی، برگ ۱۴۶ پ، و برگ ۱۴۷ ر.

۲. برخی در اصالت این کتاب و صحت گزارش‌هایی که آوردیم تردید کرده‌اند، برای پاسخ آنان بنگرید به: تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، مقدمه مصحح، ص ۸-۱۳؛ نیز متن آن کتاب، ص ۳۴.

۳. بنابراین آنچه در نسخه چاپی کتاب می‌بینیم، ۲۴ صفحه از آن به اردشیر و چهل صفحه



نخستین سده‌های تاریخ اسلام، و ارج آن‌ها در نزد خلفا و وابستگانشان، و اهتمام فراوان به حفظ و نقل و ترجمه آن‌ها و استفاده از آن‌ها، و تأثیر عمیق آن‌ها در داوری‌ها و ... می‌توان عرضه کرد. آنگاه اینها را بگذارید کنار استدلال شگفت‌آوری که مدعیان کتاب‌سوزی آورده‌اند و استحکام آن، کمر کوه را می‌شکند: آیا در کتابخانه‌ها و مراکز علمی فرهنگی کشورهای اسلامی، اجازه نشر و توزیع هر اندیشه‌ای داده می‌شود؟ ما که در قرن بیست و یکم، شاهد حذف آثار افراد صاحب‌نظر هستیم، چطور احتمال نمی‌دهیم که عرب‌ها نسبت به آثار فرهنگی ما کم‌لطفی کرده باشند؟ (ر.ک: گزارش میراث، ش ۵۶-۵۷، ص ۱۰۸).

به فرمایش مرحوم انوشیروان: زه! زه! زه!

**تألیفات زرتشتیان در نخستین سده‌های تاریخ اسلام**  
این نکته نیز از نظر مدعیان محقق پوشیده مانده است که: در همان سده‌هایی که به ادعای ایشان، مسلمانان کتاب‌های برجا مانده از ایران پیش از اسلام را نابود می‌کرده‌اند، آری در همان سده‌ها، موبدان زرتشتی که غالباً با حرمت می‌زیستند، نه تنها کتاب‌هایشان محفوظ بود بلکه با فراغ خاطر، و بدون نگرانی از کتاب‌سوزی، مشغول تألیف و نشر کتاب‌هایی در ترویج آیین و فرهنگ ایران پیش از اسلام بودند:

— استاد دکتر صدیقی می‌نویسد: در قرن سوم هجری مزدیسنان و موبدان زرتشتی فعالیت قابل ملاحظه‌ای از خود نشان دادند. یک سلسله تألیفات مهم ادبیات دینی پهلوی از این عصر است. در این کتب، بسیاری از جزئیات روایات دینی و عادات و عقاید زرتشتیان روشن می‌شود. برای نشان دادن حالت مزدیسنان و قوت دین و افکار ایشان در ایامی که دین مزدیسنی رو به انحطاط می‌رفت، ولی هنوز در ایران به اندازه قابل اعتبار قوی بود، و بر روح و فکر و اعمال جمعی بسیار از ایرانیان حکم می‌راند، به ذکر چند تألیف دینی این عصر می‌پردازیم:

۱- دینکرت که آتور فرنیغ یکی از رؤسای موبدان، گردآوری آن را آغاز کرد؛ و به وسیله آتور پات یکی از جانشینان او تکمیل شد. آتور فرنیغ همان است که در حضور خلیفه مأمون با یکی از مرتد شدگان از دین زرتشتی به نام ابالیش مناظره کرد.

۲- دادستان دینیک، پاسخ منوچهر هیریدخدای به نود و دو

سؤال از مسائل دینی که مطالعه آن‌ها برای شناسایی مسائلی که در این عصر، مورد نظر جمعی از مزدیسنان بوده بسیار مفید است.

۳- شکند گمانیک و یچار کتابی بحثی و جدلی در اثبات بطلان همه ادیانی که تمامی آن چه را خوب و بد محسوب می‌شود، به خدا نسبت می‌دهند<sup>۱</sup> و با این کار— به عقیده مؤلف — از عظمت خدا می‌کاهند.

۴- گزیده‌های زادسپرم (برادر منوچهر هیریدخدای) بخش اول آن مشتمل است بر همان موضوعاتی که در بندهش مطرح شده است. به اضافه داستان‌های مربوط به زرتشت و خاندانش. بخش دوم درباره تشکیل انسان، و سوم مربوط به تجدید جهان.

۵- مادیکان گجستگ ابالیش. در شرح مناظره این مرد با آتور فرنیغ. این کتاب، یا در آغاز سده سوم هجری در بغداد تألیف شده است یا در اواخر قرن دوم در خراسان.

تألیفات مذکور و چند تألیف دیگر، به طور مستقیم و غیر مستقیم، وضع دین زرتشت و مزدیسنان را در قرن سوم هجری تا حدی معلوم می‌سازد (جنبش‌های دینی ایرانی، ص ۸۹-۹۱).

— کریستن سن تصریح می‌کند که تقریباً همه کتب زرتشتی، که دینی محض است و به زبان پهلوی باقی مانده است، در قرون بعد از انقراض ساسانیان تألیف و تصنیف یافته است. مخصوصاً در قرن سوم هجری، علمای دین زرتشتی فعالیت فوق‌العاده در تحریر کتب به خرج داده‌اند.

وی در پایان معرفی نامه‌ای که برای شماری از کتاب‌های پهلوی تألیف شده در آن اعصار نگاشته، از بندهش یاد می‌کند که خلاصه قسمتی است از اوستای ساسانی و زند که مربوط به تکوین جهان و قصص و اساطیر و طبیعیات و غیره است و مؤلف اصلی آن، التقاطاتی از کتب عربی نموده است (ایران در زمان ساسانیان، ص ۹۲-۹۳، متن و پانویس).

— در گفتاری از یحیی ماهیار نوابی می‌خوانیم: تدوین نهایی بندهش، در قرن سوم هجری یا دیرتر صورت گرفته است؛ و نام مدوّن نهایی آن را در فصل مربوط به تبارنامه موبدان،

۱. به اعتقاد مسلمانان، تقسیم موجودات به دو قسم خوب و بد، و برای هر یک از آن دو قسم، به خدایی جداگانه قائل شدن، نادرست است. کتاب شکند گمانیک، در عصر اوج اقتدار خلفا و برای رد عقیده توحیدی مسلمانان و اثبات نظریه ثنوی مخالف آن نگارش یافته است.

گزارش بسنده می‌نمایم:

کعب الاحبار از علمای بزرگ یهود بود که در روزگار خلافت ابوبکر مسلمانی گرفت؛ و در عصر عمر به مدینه آمد و یاران رسول (ص) و دیگر مسلمانان، بسیاری از گزارش‌های افسانه‌ای — و ندرتاً درست — درباره امت‌ها و اقوام پیشین را از او گرفتند. وی در نزد خلیفه عثمان چنان جایگاهی داشت که به پرسش‌های خلیفه درباره محدودۀ تصرفات وی در بیت‌المال پاسخ می‌داد و خلیفه او را از اصحاب خود می‌شمرد. چون کعب به شام رفت، در مسجد و معبد مقدس مسلمانان، کتاب تورات را برای آنان می‌خواند و تفسیر می‌کرد؛ و منقولات او بیشترین نقش را در اشاعۀ اسرائیلیات در کتاب‌های تفسیر قرآن و احادیث و تاریخ و... داشت — یعنی همان چه خصوصاً در سده‌های اخیر، مورد انتقاد برخی از علما قرار گرفته است (الاعلام، ج ۵، ص ۲۲۸؛ الغدير، امینی، ج ۸، ص ۲۹۳، ۲۹۵-۲۹۶، ۳۰۳، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۵، ۳۶۷-۳۶۹؛ اخبارالفضات، وکیع، ص ۵۵؛ فجر الاسلام، ص ۲۰۱-۲۰۲).

ب. در برابر دل‌بستگی‌هایی که عرب‌ها — پیش از اسلام و پس از آن — به فرهنگ و تاریخ و ادبیات کهن ایران نشان می‌دادند، برخورد کین توزانۀ عبدالله بن طاهر با تمامی افسانه‌ها و آثار مکتوب ایران قدیم بسیار عبرت‌آموز است. این مرد فرزند طاهر ذوالیمینین سردار ضد عرب بود که به علان شعوبی، به پاداش کتابی در ذکر عیب‌ها و زشتی‌های عرب‌ها، و در نکوهش قبیله قریش و... سی هزار درهم نقره (یادینار طلا؟) جایزه داد (ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۹) و محمد امین خلیفه عربی‌الطرفین را بکشت و مأمون را که از جانب مادر ایرانی بود بر کرسی خلافت نشانده و نخستین سلسله ایرانی پس از اسلام را تأسیس کرد و اولین ضربت قطعی را بر امپراطوری عرب در ایران وارد آورد. فرزند وی عبدالله نیز سومین حکمران این سلسله است و علاوه بر فرمانروایی بر خراسان، حکومت بر کرمان، ری، طبرستان، دینور، شام و مصر نیز به تفاریق با او بود، و حتی گویند که خلیفه مأمون وی را به فرزندگی گرفت و تربیت کرد و یک بار پانصد هزار دینار طلا به او جایزه داد. عبدالله مردی ادیب و ظریف و شاعر و موسیقی‌شناس بود، آهنگ‌های نیکو و فراوانی به او نسبت داده‌اند، و در سروده‌هایش به نژاد ایرانی خود می‌نازید و عرب را نکوهش می‌کرد (فرهنگ معین، ج

به احتمال، فرنیغ دادگی یا دادویه خوانده‌اند. فصل‌های پایانی کتاب، و سرآغاز آن نیز از افزوده‌های روزگار عباسیان است (دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۰۶-۳۰۸).

— استاد فقید پورداود — که قبلاً گزارش او از حضور پیشوای زرتشتیان در دربار خلیفه مأمون را آوردیم — به تألیف دینکرد در روزگار مأمون در بغداد تصریح می‌کند و می‌نویسد: اندکی پیش از آنکه طبری در بغداد افسانۀ عاد و ثمود می‌خواند و قصۀ ابراهیم و نمرود می‌نوشت، در همان قرن، پیشوای بزرگ زرتشتی آتور فرنیغ پسر فرخزاد، در همان بغداد، در عهد خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸ق) کتاب معروف دینکرد را که راجع است به مسائل دینی و عادات و رسومات و سنت‌ها و تاریخ و ادبیات مزدیسنا، به زبان پهلوی در نه جلد تألیف کرده که هنوز هم موجود و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کتاب پهلوی است. دستور دیگری موسوم به آثریات پسر هومت تألیف دینکرد را به انجام رسانیده است (بشت‌ها، ج ۱، مقدمۀ پورداود، ص سی و نه).

نیز می‌نویسد: کتاب دینکرد از جلد سوم تا نهم در سال ۴۱۱ هجری در بغداد پیدا شد. دارای ۱۶۹۰۰۰ کلمه است، ادوارد وست West مستشرق معروف انگلیسی کتاب هشتم و نهم آن را به انگلیسی ترجمه نموده با توضیحات بسیار مفیدی منتشر کرده است (Sacred Books of the East, Vol. XXXVII, Oxford, 1892). او پنج سال بعد کتاب پنجم و هفتم آن را ترجمه نموده منتشر کرده است (Vol. XLVII, Oxford, 1897). تمام مجلدات دینکرد به گجراتی و انگلیسی به توسط دستور پشتون سنجانا و بعد به توسط پسرش دستور داراب سنجانا ترجمه گردیده و در هجده جلد منتشر شده است. جلد نوزدهم که آخرین جلد این سلسله خواهد بود هنوز منتشر نگردیده است.

## دو نکته

الف. در کنار سخن از اهتمام مسلمانان به ترجمۀ آثار ایرانیان پیش از اسلام و ارجی که به حکمت و آداب آنان می‌نهادند، عنایتی را هم که از آغاز اسلام، به فرهنگ‌های اقوام دیگر (یهود، یونانیان، هندیان، و...) داشتند نباید ندیده گرفت؛ و چون پرداختن به این موضوع، خارج از بحث اصلی ما و مستلزم پژوهش‌هایی جداگانه در سطحی گسترده است، به ذکر یک

۵، ص ۱۰۷۰، ۱۰۷۵، ۱۰۴۷؛ الاعلام، ج ۴، ص ۹۳-۹۴؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۸۳-۸۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، صفا، ج ۱، ص ۲۴-۲۵، ۳۱-۳۲؛ ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۴۶-۴۷).

با این همه، شگفت باید داشت که در احوال او آورده‌اند: روزی نشست به نوشتن کتابی آورد به تحفه، پیش او نهاد. پرسید که این چه کتاب است؟ گفت: این قصه وامق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما به نام نوشیروان جمع کرده‌اند. امیر گفت: ما مردم قرآن خوانیم و به غیر از شریعت پیغمبر، ما از این نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است. و فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او هر جا از تصانیف و مقال عجم کتابی باشد، جمله را بسوزند (تاریخ ادبیات ایران، صفا، ۱/ ۱۷۳-۱۷۴).

آری برخورد خلفا و حکام عرب و وابستگان آنان، با فرهنگ و آثار به جا مانده از ایران باستان چنان بود، و رفتار سومین فرمانروای مقتدر از نخستین سلسله ایرانی و برخاسته از دل شعوبی‌گری و ضدیت با عرب نیز چنین! حالا باز هم چشم‌ها را ببندند و عرب‌ها را نابود کننده فرهنگ ایران و طاهریان را رهاننده و رقم زننده مجد و عظمت ایران قلمداد فرمایند! و عجیب‌تر آنکه این رفتار عبدالله بن طاهر را برخی دلیل بگیرند بر ضدیت عامه مسلمانان و خاصه عرب‌ها در صدر اسلام با علم و فرهنگ و کتاب— و خصوصاً با معارف ایرانیان— و شاهدی بر وقوع کتاب‌سوزی به دستور خلیفه عمر! (مزدیسنا و ادب پارسی، ص ۱۵).

ناگفته نماند که شادروان استاد محیط طباطبایی، آنچه را در باب فرمان عبدالله بن طاهر به نابود کردن آثار فرهنگی ایران پیش از اسلام گزارش کرده‌اند، دروغ دانسته است (یادنامه شیخ طوسی، ج ۳، ص ۳۹-۴۰). و با توضیحاتی که می‌توان پذیرفت. اگر نظر او درست باشد، ادعای کسانی که مسلمانان را به کینه‌ورزی با آثار فرهنگی غیر مسلمانان متهم می‌نمایند، از وجهی دیگر، سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود.

\*\*\*

درباره ارج و حرمت فرهنگ و آثار فرهنگی ایران باستان در نزد مسلمانان در سده‌های نخستین تاریخ اسلام، بسی بیش از آنچه گفتیم باید تفصیل داد؛ ولی از همین مقدار که گفته آمد، بطلان

آنچه مسلمانان را به آن متهم کرده‌اند ثابت می‌شود. آنگاه در برابر این اسناد استوار، سست‌تر از این استدلال وجود ندارد که چون در عصر ما، در کشورهای اسلامی «آثار افراد صاحب نظر» حذف می‌شود، پس لابد در هزار و چند صد سال قبل نیز مسلمانان «آثار فرهنگی ما» را نابود می‌کرده‌اند (گزارش میراث، ش ۵۶-۵۷، ص ۱۰۸). جف القلم! و راستی که: دلایل بین براهین را نگر منطق تماشا کن!

\*\*\*

در پایان این گفتار مراتب تقدیر و سپاسگزاری خود را از نشریه گرامی گزارش میراث اعلام می‌دارم. زیرا در سال‌های اخیر بارها گزارش‌هایی از تبلیغات گسترده‌ای که در سایت‌ها و نشریات خارج از کشور، برای اثبات دشمنی مسلمانان صدر اسلام با ایرانیان و فرهنگ ایران به راه افتاده، به گوشم می‌رسید؛ و برای مقابله با آنها نیز مواد کتابی (دست‌کم در ششصد صفحه) را فراهم آورده بودم، ولی تنظیم و آماده سازی آنها برای انتشار، به دلیل اشتغالات لاطائل، تاکنون امکان نیافته و درخواست‌های مکرر اهل فضل نیز جز شرمساری پاسخی نداشته است. اما با مقاله‌ای که در نشریه گزارش میراث به چاپ رسید، ناگزیر شدم بخشی از یادداشت‌هایم را که در پاسخ به مدعیان کتاب‌سوزی بود، تنظیم و به صورت گفتاری که ملاحظه کردید تقدیم دارم. پس لازم است از این نشریه که ضمن خدمات متعدد، با نشر مقالاتی با جهت‌گیری‌های مختلف و مخالف، عرصه را برای تضارب اندیشه‌ها و روشن شدن نقاط تاریک آماده می‌کند تشکر کنم و بگویم: از انتشار مطالبی بر خلاف مذاق رایج، و مخالف با عرف و سنت و آنچه حقیقت انگاشته می‌شود، هراس نباید داشت؛ زیرا نشر همان‌ها می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای دفع شبهات و پاسخگویی به آنها و دفاع از حقیقت.

فبشر عباد الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه.

## منابع

اخبار القضاة، وکیع، بیروت: عالم‌الکتاب، [بی‌تا].  
الاعلام، خیرالدین زرکلی، ۸ ج، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۹ م.

الامالی، ابوعلی قالی، ۲ ج، بیروت: دار‌الکتاب العربی، [بی‌تا].  
ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸ ش.

۱۳۶۲ ش. گزارش میراث، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ش ۵۶-۵۷، فروردین- تیر ۱۳۹۲ ش.  
لغتنامه، علی اکبر دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.  
ماهور، فصلنامه موسیقی، مؤسسه فرهنگی هنری ماهور، س ۱۲، ش ۴۸، تابستان ۱۳۸۹ ش.  
مروج الذهب، ابوالحسن علی مسعودی، ۴ ج، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۴ ق.  
مزدیسنا و ادب پارسی، محمد معین، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ش.  
نامه فرهنگ، معاونت امور بین الملل وزارت ارشاد، س ۳، ش ۱، تهران، ۱۳۷۲ ش.  
النقض، عبدالجلیل قزوینی، با مقدمه و تعلیقات جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.  
نهایه الارب فی اخبار الفرس و العرب، تألیف؟، به تصحیح محمد تقی دانش پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.  
وفیات الاعیان، ابن خلکان، ابوالعباس احمد، تحقیق احسان عباس، ۸ ج، بیروت: دار الثقافة.  
هزار حکایت صوفیان و... نگارش؟، زیر نظر ایرج افشار و محمود امید سالار، تهران: طلایه، ۱۳۸۲ ش.  
یادگار، مدیر مسئول عباس اقبال، س ۴، ش ۶، اسفند ۱۳۲۶ ش.  
یادنامه شیخ طوسی، به کوشش محمد واعظزاده خراسانی، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۴ ش.  
یشت‌ها، با ترجمه و مقدمه پورداود، تهران، ۱۳۴۶ ش.

بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۰، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ ش.  
تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، ج ۱، تهران: فردوس، ۱۳۷۸ ش.  
التنبیه و الاشراف، ابوالحسن علی مسعودی، تصحیح عبدالله اسماعیل صاوی، قاهره: دار الصاوی للطبع و النشر، [بی تا].  
تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ترجمه نهایه الارب، مؤلف و مترجم؟، به تصحیح رضا انزابی نژاد و یحیی کلاتری، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۳ ش.  
التوکید، ابوجعفر صدوق، تهران: مکتبه الصدوق، ۱۳۹۸ ق.  
جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری، غلامحسین صدیقی، تهران: پازنگ، ۱۳۷۲ ش.  
الحکمة الخالدة، ابوعلی احمد بن محمد مسکویه، حقه و قدم له عبدالرحمن بدوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ ش.  
الحيوان، جاحظ، به تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ج ۱، مصر: شركة مکتبه و مطبعة مصطفى بابی الحلبي و اولاده.  
خدمات متقابل اسلام و ایران، ۲ ج، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، ۱۳۶۲ ش.  
دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۴، تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۰ ش.  
ریحانة الادب، محمد علی مدرس تبریزی، ۸ ج، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۹ ش.  
زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی مجتبی مینوی، مجموعه مقالات، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰ ش.  
ضحی الاسلام، احمد امین، بیروت: دار الکتب العربی، ۳ ج، [بی تا].  
عالم ربانی، مجموعه مقالات، به کوشش جمعی از محققان، تهران: نشر علم، ۱۳۹۳ ش.  
عقد الفرید، ابن عبدربه، تحقیق مفید محمد قمیحه، ۹ ج، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ ق.  
الغدیر، عبدالحسین امینی، ۱۱ ج، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۳۹۷ ق.  
فجر الاسلام، احمد امین، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۹۷۵ م.  
فرهنگ فارسی، محمد معین، ۶ ج، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ش.  
الفهرست، ابن الندیم، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش.  
کارنامه اسلام، عبدالحسین زرین کوب، تهران: امیرکبیر،

گزارش میراث